

نقش آفرینی امپریالیسم کلاسیک در توسعه‌ی سیاسی هندوستان

فرزاد محمدی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵

چکیده:

مطالعه عواملی که بر روی توسعه‌ی سیاسی کشورها تأثیر می‌گذارند مانند تأثیرات مثبت و منفی امپریالیسم و سلطه‌گری اعمال‌شده توسط کشورهای استعمارگر می‌تواند برای سایر ساختارهای سیاسی به‌منظور الگوبرداری بسیار حائز اهمیت باشد. بدین منظور پس از بازگویی مباحث نظری مرتبط با سلطه‌گری و استعمارگری ممالک اروپایی در کشورهایی نظیر هند، به نشانه‌ها و عوامل توسعه‌ی سیاسی هند و تأثیرات مثبت و منفی امپریالیسم بر آن می‌پردازیم. این پژوهش، در صدد است تا با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، این موضوع را مورد بررسی قرار دهد. برخی از نتایج به‌دست‌آمده بیانگر این است که نقش آفرینی امپریالیسم در توسعه‌ی سیاسی کشور هند، چندوجهی بوده و ضمن گسترش برخی از مفاهیم همچون دموکراسی ولی همچنان نقاط ضعف سیاسی متکی بر سنت‌ها مشاهده می‌شود. به‌طورکلی آن‌ها با اتکا به سنت‌های دیرپای سیاسی خویش توانسته‌اند که الگویی موفق از تلفیق سنت و مدرنیته را در فرایند شکل‌دهی به ساختار قدرت و روند تدوین الگویی یگانه از توسعه‌ی سیاسی بر پایه‌ی ویژگی‌های بومی خود، سامان دهند.

واژگان اصلی: امپریالیسم، استعمار، جهان سلطه، توسعه‌ی سیاسی، دموکراسی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

عموماً در ایران و محافل دانشگاهی و جامعه‌ی علمی آن، به‌طور شایسته‌ای به کشور هندوستان پرداخته نشده است. در سیاست، کشور هندوستان به لحاظ شرایط ژئوپلیتیکی، برای وضعیت اکنون و آینده‌ی جهان، اهمیت بسیاری دارد. بر اساس اظهارات تحلیل‌گران و صاحب‌نظران عرصه‌ی سیاست، می‌توان چنین اظهار داشت که دسترسی به آب‌های آزاد، وجود جمعیت زیاد و رشد در مسائل اقتصادی، هند را از قدرت‌های برتر جهان در دهه‌های آینده خواهد کرد. از این‌رو، تحقیق و بررسی توسعه‌ی سیاسی این کشور و عوامل تأثیرگذار بر روی آن، از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. این پژوهش، علاوه بر بررسی توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی در هند و ویژگی‌های آن، به بررسی نقش‌آفرینی امپریالیسم و سلطه‌گری بریتانیا و آمریکا در توسعه‌ی سیاسی این کشور می‌پردازد. با بررسی پژوهش‌های پیشین در این مورد، درمی‌یابیم که امپریالیسم بریتانیا در طول قرون متمادی، تأثیرات مثبت و منفی زیادی را در این کشور بر جای گذاشته است. پرواضح است که اگرچه بریتانیا، هند را به کشوری مدرن و صنعتی تبدیل کرد (Ward, 1994)؛ ولیکن هند به دلیل عدم بهره‌مندی قابل توجه از منافع مالی و اقتصادی این فرایند، دچار بحران‌های اقتصادی و اجتماعی عمیقی شده بود (Bhattacharya, 2021). علاوه بر این، پس از تسلط بریتانیا بر کشور هندوستان، احساسات ملی‌گرایانه در بین مردم این کشور پدید آمد و موجبات گسترش جریان‌های اجتماعی-سیاسی راست‌گراها شد (Marshal, 1985)؛ به‌طوری‌که این ناسیونالیسم و ملی‌گرایی تا همین امروز نیز ادامه داشته و پیامدهای مثبت و منفی بسیاری را برای این کشور و مردمانش به ارمغان آورده است. امپریالیسم و سلطه‌گری اعمال‌شده توسط کشورهای استعمارگر غربی - چه در دوران استعمار و چه در دوران استقلال - بر روی توسعه‌ی سیاسی کشور هند و شاخص‌های آن، تأثیرگذار بوده است. بیشترین تمرکز پژوهشگران و صاحب‌نظران، بر روی شاخص‌های توسعه‌ی سیاسی کشور هند بوده و رویکردهای ریشه‌شناسانه و بررسی سیر تحول آن‌ها، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. با این حال، «Procida» (2002)، تصویری از ساختارهای سیاسی کشور هند را مورد بررسی و مذاقه قرار داده و بر نقش‌آفرینی فعال و مؤثر امپریالیسم بریتانیا و آمریکا در این مورد، صحنه گذاشته است. «Lee» و «Paine» (2016)، به‌مرور و بررسی دموکراسی و مردم‌سالاری در مستعمرات سابق بریتانیا و به‌ویژه کشور هند پرداخته و نقش استعمار بریتانیا در ارتقا و گسترش سطح دموکراسی و مردم‌سالاری در این

کشورها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. آن‌ها دریافتند که کشور هندوستان بلافاصله پس از استقلال، از سطح قابل قبولی از توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی بهره‌مند بوده و این روند در گذر زمان و پس از جنگ سرد، به مراتب دچار افول زیادی شده است و این درست برخلاف روند مشاهده‌شده در سایر مستعمرات سابق بریتانیا می‌باشد. «Cassan» و همکاران (۲۰۲۰) نیز چنین استدلال نمودند که تجربیات حاصل از سلطه‌ی بریتانیایی‌ها و رویکردهای متفاوت که به‌منظور استعمارزدایی اعمال شده‌اند، به الگوی توسعه‌ی سیاسی در کشور هندوستان کمک کرده‌اند. این نوشتار، در پی آن است که به‌واسطه‌ی مرور و بررسی پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌شده در دهه‌های گذشته، نقش آفرینی امپریالیسم و سیاست‌های سلطه‌گرانه بر روی توسعه‌ی سیاسی کشور هندوستان را مورد بررسی قرار دهد.

امپریالیسم، سلطه‌گری و استعمار

آنچه در کشورهای غربی مشخص است، رنسانس بر پایه اندیشه‌های سکولاریسم و اومانیزم و بر مبنای اندیشه‌های متفکرانی چون لاک، اسمیت، روسو، کانت و هگل توسعه و گسترش یافت و تمدن کنونی در غرب را به‌وجود آورد. (واعظی، ۱۳۸۶: ۲۴۱). از درون رنسانس و جهان‌بینی اومانستی و مکاتب اقتصادی متکی بر سرمایه‌داری لیبرال، مکاتب سودمحور در قرون هفدهم و هجدهم میلادی، شکل گرفتند و آثار زیان‌بار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به دنبال آوردند. در حقیقت، می‌توان چنین اظهار داشت که تمدن غرب، به همان اندازه که در دستیابی به دانش و تکنولوژی و افزایش توان مادی موفق بود، در بخش فرهنگ، اخلاق و معنویت سقوط کرد. در مکاتب مبتنی بر اصالت سود و منفعت، دستیابی به سود بیشتر و منفعت بزرگ‌تر، هدف اصلی بود و به‌منظور دستیابی به این هدف، استفاده از هر وسیله‌ی ضد بشری و نامشروعی مجاز بوده و توصیه می‌گردید. تمدن غرب، به‌رغم ادعاهای بشردوستانه و شعارهای فریبنده‌ی خویش، از بدو تولد به توسعه‌طلبی و برتری‌جویی، در قالب امپریالیسم و سلطه‌گری روی آورد. این روند، موجبات ظهور و پیدایش امپریالیسم و سلطه‌گری را فراهم آورده و در برخورد اروپاییان با ملت‌ها و کشورهای دیگر، به‌صورت یک اصل دنبال می‌شد. «امپریالیسم»، «نظام سلطه» و یا «امپراتوری طلبی»، از واژه‌ی قدیمی‌تر امپراتوری نشأت گرفته‌شده است. برای واژه‌ی امپریالیسم،

¹ . Imperialism

تعاریف گوناگونی وجود دارد: امپریالیسم به نظامی گفته می‌شود که به دلیل مقاصد اقتصادی و یا سیاسی می‌خواهد از مرزهای ملی و قومی خود تجاوز نماید و سرزمین‌ها، ملت‌ها و اقوام دیگر را زیر سلطه‌ی خود درآورد. این واژه در مفهوم امروزی به معنای کنترل کشوری از سوی کشور دیگر به کار می‌رود؛ فرایند تحمیل اراده‌ی کشوری بر کشور دیگر. به موجب این تعریف، عمر امپریالیسم به درازای تاریخ تمدن بشر می‌باشد. بی‌شک، رومیان که بخش گسترده‌ای از اروپا و نواحی اطراف دریای مدیترانه را زیر سلطه‌ی خود داشتند، امپریالیست بودند (اشرفی پویا، ۱۴۰۰: ۱۲۶). معنای جدیدی که از واژه‌ی امپریالیسم می‌شناسیم، مولود تحولاتی است که پس از انقلاب صنعتی اول (دگرگونی‌های بزرگ در صنعت، کشاورزی و ترابری) در اروپا رخ داد. در این بازه‌ی زمانی، حمله‌های ارضی و گسترش طلبی‌های سرزمینی اروپاییان که با نیروی نظامی و رسماً از سوی حکومت‌ها به انجام رسید و واجد ویژگی سلطه و به‌صورت کاملاً آشکار بود، نام «امپریالیسم» بر خود گرفت (مایلی، ۱۳۹۸)؛ از تصرف سرزمین‌های جدید تا زیر یوغ و اسارت بردن و غارت منابع در آفریقا و آمریکا گرفته تا تقسیم سرزمین و سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی در جوامع و ممالک کهن آسیایی و کارهایی از این دست در سایر قاره‌ها. در اصطلاح سیاست‌مداران آسیا و آفریقا، واژه‌ی امپریالیسم اغلب به معنای تسلط سیاسی می‌باشد و مفهوم اقتصادی آن را در کلمه‌ی استعمار می‌جویند (محمدی، ۱۳۹۷: ۵۶). به‌هرحال، مفهوم امپریالیسم، پیوندی نزدیک و ناگسستنی با مفهوم استعمار دارد. امپریالیسم، فقط به معنای تصاحب قلمروی ارضی کشورها نیست؛ بلکه به نحو گسترده‌تری، با کسب کنترل سیاسی و اقتصادی بر روی مردم و اراضی، خواه با نیروی نظامی و خواه با ابزارهای زیرکانه‌تر، مرتبط می‌باشد.

تاریخچه‌ی تسلط امپریالیسم بر هند

شبه‌قاره‌ی هند، یکی از دیرپاترین و کهن‌سال‌ترین کانون‌های تمدن بشری است و کشف آثار متعلق به سال‌های ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ پیش از میلاد مسیح، مؤید این نظریه‌ی تاریخی می‌باشد (اشرفی پویا، ۱۴۰۰: ۱۴۲). این سرزمین، از روزگاران دور، مرکز فرهنگ و هنر و علم بوده و در آن، امپراتوری‌های بزرگی پدید آمده‌اند (علی‌شاه رضوی، ۱۳۹۳). شبه‌قاره‌ی هند، شبه‌جزیره‌ی پهناوری است که به‌سان مثلثی عظیم از منطقه‌ی برف‌های جاودانی و یخچال‌های طبیعی هیمالیا تا کرانه‌های گرم و خشک استوایی سیلان، گسترده شده و دارای جلگه‌های وسیع و پرآب، از قبیل جلگه‌ی

سند و جلگه‌ی گنگ می‌باشد (ملکی، ۱۳۸۷: ۶۶) و امروزه کشور هند به تنهایی با وسعتی بالغ بر سه میلیون و چهارصد هزار کیلومتر مربع، هفتمین کشور جهان از نظر پهناوری محسوب می‌شود. همچنین، این کشور با جمعیتی بالغ بر ۱,۳ میلیارد نفر (پس از جمهوری خلق چین)، پرجمعیت‌ترین کشور جهان محسوب شده و از نظر توانایی‌ها، یکی از قدرت‌های صنعتی آسیا و جهان می‌باشد. بر این همه، باید گوناگونی قومی و مذهبی میان مردمان این سرزمین را نیز بر دیگر ویژگی‌های آنان افزود (تیشه‌پار، ۱۳۹۹). تفاوت‌ها و گوناگونی‌های موجود در زمینه‌هایی همچون قومیت، فرهنگ، زبان، مذهب و... به‌حدی زیاد است که از گذشته تاکنون، هند را سرزمین «هفتاد و دو ملت» می‌دانستند. به‌طور مثال در قانون اساسی این کشور ۲۲ گویش مورد پذیرش قرار گرفته است. ساکنان شبه‌قاره‌ی هند در مسیر تکامل تاریخی خویش، فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و با تاخت و تازهای نیروهای متجاوز دست‌وپنجه نرم کرده؛ زمانی مقهور و زمانی مغلوب مهاجمان شده‌اند. (سن، ۱۳۹۰: ۸۶) ولیکن با کشف راه دریایی هند از طریق دماغه‌ی امیدنیک آفریقای جنوبی، کم‌کم پای استعمارگران اروپایی به سرزمین‌های دور و نزدیک مشرق زمین باز شد؛ نخست اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها، سپس فرانسوی‌ها، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها به طمع دست یافتن به ذخایر گران‌بهای کشورهای شرق، به‌سوی خلیج فارس و از آنجا به‌جانب هندوستان روی آوردند. در سال ۱۶۰۸ میلادی، رقابت‌های خونین و شدید کشورهای استعمارگر اروپایی که در آن روزگار، پیشگامان دولت‌های استعماری جهان به‌شمار می‌رفتند، آغاز گردید و در این صحنه‌ی رقابت، نمایندگان هریک از دول استعماری سعی داشتند با لطایف‌الحیل، بر ذخایر سرشار منطقه‌ی هند دست یابند و سرانجام نیز پس از کشمکش‌های طولانی که با ترسناک‌ها و شگردهای باورنکردنی همراه بود، انگلیسی‌ها بر رقبای دیگر فائق آمدند و هند را به‌تدریج، از چنگال استعمارگران دیگر خارج ساختند و خود، قرن‌ها بر شبه‌قاره‌ی عظیم هند فرمانروایی نمودند. در راستای تسلط امپریالیسم انگلیس، ملت هند بارها و بارها برای رهایی از چنگال استعمارگران به قیام‌های خونینی دست زد و هر بار با قساوت و سنگدلی و بی‌رحمی، از سوی متجاوزان سرکوب گردیدند (عدوان، ۱۳۵۷: ۵۶) تا اینکه از اوایل قرن بیستم، نهضت استقلال‌طلبانه‌ی مردم آن دیار، تحت رهبری شخصیت‌های نامداری همچون «ماهاتما گاندی»^۱ و «جوهر لعل نهرو»^۲ پا گرفت و

1 . Mahatma Gandhi

2 . Jawaharlal Nehru

در مسیر خویش، با دشواری‌ها و ناکامی‌های فراوانی روبه‌رو شد و سرانجام در سال ۱۹۴۷ میلادی به پیروزی رسید و به استقلال هند منتهی شد (علی‌شاه رضوی، ۱۳۹۳) در مورد پیامدهای استعمار در مشرق زمین و علی‌الخصوص هندوستان، نظریات متفاوتی وجود دارد و آن‌ها را می‌توان به دودسته‌ی کلی پیامدهای مثبت و پیامدهای منفی تقسیم نمود (رضوی پیرانشاهی، ۱۳۹۵). بریتانیایی‌ها، هند را ترک گفتند درحالی‌که سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی را در شبکه‌ی راه‌آهن این کشور که بیشتر شهرهای جنوبی این کشور را به یکدیگر متصل می‌ساخت، انجام داده بودند (Corbridge, ۲۰۰۹). همچنین، آن‌ها به سامان‌بخشی ضوابط و قوانین تجاری، گمرک و حقوق مالکیت خصوصی در نواحی شهری و روستایی مبادرت ورزیده بودند (Vucetic, ۲۰۱۹). بریتانیایی‌ها، صنایع عظیمی را در هندوستان ایجاد کرده بودند که از آن جمله می‌توان به صنایع نساجی در شهرهای «احمدآباد» و «بمبئی» و صنایع آهن و فولاد در ایالت‌های «بهار» و «اوریس» اشاره نمود (Corbridge, ۲۰۰۹). هرچند بریتانیایی‌ها معتقد بودند که دستاوردهای متعددی از قبیل دموکراسی، حکومت قانون، راه‌آهن، شرکت سهامی و کریکت را برای هندوستان به ارمغان آورده‌اند؛ ولیکن مخالفان این نظریه، بر این باورند که برخلاف لفاظی‌هایی که پیرامون توفیقات دوران استعمار هندوستان انجام می‌شود، دستاوردهای واقعی بسیار ناچیز می‌باشد. اگرچه برخی باور به پیامدهای مثبت امپریالیسم و سلطه‌گری برای کشورها و ممالک مستعمره ندارند؛ اما میراث استعمار برای این کشورها، چندوجهی می‌باشد. در حقیقت، تمامی مستعمرات از روابط خود با استعمارگران، هم نفع برده‌اند و هم زیان‌دیده‌اند و کشور هندوستان نیز از این قاعده مستثنی نیست. برخی به بریتانیایی‌ها انتقاد می‌کردند که در حل مشکلات و معضلات کشور هند - از قبیل نوزادکشی، فقر، قحطی، بیماری و... - کاری نکرده‌اند و هواداران انگلیسی‌ها نیز در دفاع از آنان اظهار می‌داشتند که تا قبل از ورود استعمارگران به هندوستان، حکومت‌های مستقل این کشور، هیچ اقدام مفیدی برای سرزمین هند نکرده‌اند. یکی از توفیقاتی که نظریه‌پردازان طرفدار پادشاهی بریتانیا بر آن بسیار تأکید می‌کنند، نقش بریتانیا در ایجاد یک هندوستان متحد می‌باشد. تحلیل این گروه، چنین است که کشور هندوستان، مجموعه‌ای از پادشاهی‌های جدا از یکدیگر بود؛ تا زمانی که بریتانیا از حکومت‌های مختلفی که در آن مستقر بودند، کشوری واحد ساخت. اعتقاد بر این بود که هند تا پیش از آن، اصلاً کشور واحدی محسوب نمی‌شده و چیزی جز یک سرزمین بزرگ چندتکه، نبوده است؛ بنابراین چنین ادعا می‌شد که این بریتانیا بوده که هند را به شکل یک کشور

منسجم و یکپارچه درآورده است. حتی «وینستون چرچیل»^۱ در این باره می‌گوید: «تا قبل از آمدن بریتانیایی‌ها، کشوری به نام هند وجود نداشته است... هندوستان یک مفهوم جغرافیایی است... همان قدر که خط استوا، کشوری متحد است؛ هندوستان هم هست...» (عدوان، ۱۳۵۷: ۵۱). اگر درستی چنین تحلیلی را بپذیریم، در آن صورت، امپراتوری بریتانیا به واسطه‌ی نقشی که در یکپارچه ساختن هندوستان ایفا کرده، نقشی در مدرن شدن آن نیز داشته است. البته از آنجایی که هدف اصلی استعمار، استفاده و بهره‌برداری از منابع طبیعی و اقتصادی کشور مستعمره است؛ پیامدهای منفی آن را راحت‌تر می‌توان بازشناخت (رضوی پیرانشاهی، ۱۳۹۵).

توسعه‌ی سیاسی در کشور هندوستان و عوامل مؤثر بر روی آن

در تبیین توسعه باید این موضوع را به یاد داشته باشیم که از ویژگی‌های مهم این حوزه چندبعدی بودن آن است که این نیز مشروط به تغییرات بنیادین در ساختارهای اجتماعی، افکار عمومی و نهادهای کشوری، در کنار رشد اقتصادی، تعدیل نابرابری‌ها و از بین بردن فقر می‌باشد (تودارو، ۱۳۸۶: ۱۳۵). دو مؤلفه‌ی مهم در بقای کشورهای مختلف را می‌توان توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی دانست. توسعه سیاسی، از مفاهیمی است که ظرفیت و کارایی یک ساختار و نظام سیاسی می‌پردازد که نشان می‌دهد آن نظام از ظرفیت‌ها و کارایی‌های لازم جهت از بین بردن تضادهای فردی و جمعی و حل مشکلات برخوردار است. البته مشخصه‌های دیگری نیز همچون آزادی، مردمی و میل به تغییر مدنظر قرار می‌گیرد (قوام، ۱۳۷۱: ۹۲). توسعه‌ی سیاسی، فرایندی است که در آن، زمینه‌های لازم برای نهادسازی دموکراسی و گسترش حوزه‌ی عمومی و جامعه‌ی مدنی و محقق‌شدن مشارکت سیاسی واقعی، فراهم می‌گردد (صداقت کیش و نصرالهی، ۱۳۹۵). مفهوم امروزی توسعه‌ی سیاسی به بعد از جنگ جهانی دوم می‌رسد. البته با توجه به پیشرفته‌ای قابل ملاحظه در توسعه سیاسی، ابهامات زیادی همچنان نسبت به آن وجود دارد. توسعه‌ی سیاسی را می‌توان یک مفهوم فراگیر دانست که دارای پیچیدگی‌های خاص و چندبعدی بودن می‌باشد (محمدی، ۱۳۹۷). شاخص‌های توسعه‌ی سیاسی که در تحقیقات و پژوهش‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند، عبارت‌اند از: «فرهنگ سیاسی مشارکتی»، «کارآیی حکومت»، «فقدان فساد (اعم از اداری و مالی)»، «مشارکت سیاسی»، «رقابت سیاسی»، «جامعه‌ی مدنی قوی» و

^۱ Winston Churchill

«پاسخگو بودن حکومت». از مهم‌ترین مسائل دولت‌ها و جوامع کشورهای آسیایی به‌ویژه هند، دستیابی به توسعه سیاسی پس از کسب استقلال در سده بیستم است. (تیشه‌یار، ۱۳۹۹). از گذشته تاکنون افزایش مشارکت سیاسی همه گروه‌ها و جریان‌های مطرح در قدرت به‌منظور کسب توسعه‌ی سیاسی، کاهش نابرابری‌ها و نا عدالتی‌های اقتصادی، فرهنگی، گسترش آزادی‌های شهروندی، پذیرش حقوق اقلیت و آیین‌ها و نژادهای مختلف و... مدنظر کشورهای جهان سوم، به‌ویژه هند بوده است. البته باید این نکته را نیز به یاد داشته باشیم که کشورهای استعمارگر در سده‌های اخیر به‌منظور برقراری یک الگوی توسعه‌ی یکسان در کشورهای مستعمره خود تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند. در بحث توسعه سیاسی هند، عوامل مختلفی وجود دارد که می‌توان به مهم‌ترین آن یعنی تأثیر میراث عمیق استعمار بریتانیا اشاره کرد. تأثیری که در سال‌های بعد از استقلال در تثبیت و ترویج قانون‌گرایی، برقراری نهادهای مدنی و کارآمد اداری و سیاسی قابل مشاهده است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۲۸). عده‌ای از محققان و پژوهشگران هندی و غیر هندی، دموکراسی هند را در رابطه با استقلال این کشور قابل فهم دانسته و این استقلال‌خواهی را مبتنی بر ناسیونالیسم دموکراتیک می‌دانند (لفت و ویچ، ۱۳۷۸: ۲۳۴). البته برخی ترویج دموکراسی در هند را نتیجه تنوع قوم‌گرایی و عدم توان آن‌ها در تقابل و یا تضعیف خود می‌دانند. (دال، ۱۳۷۹: ۲۰۵)؛ شاید از مهم‌ترین عوامل موفقیت هند در کسب استقلال سیاسی؛ جنگ، رقابت و دل‌مشغولی‌های دو قدرت بزرگ در صحنه بین‌المللی یعنی آمریکا و شوروی و عدم توجه به تحولات داخلی هند بوده است. نظریات فوق، هریک به‌نوعی در تحلیل تحولات سیاسی هندوستان سهمی داشته‌اند؛ ولیکن مشکل آنجا می‌باشد که زمینه و علل دموکراسی در این کشور، با یکدیگر درآمیخته شده است. توسعه‌ی سیاسی می‌تواند به‌صورت هم‌زمان یا جداگانه در دولت‌ها یا ملت‌ها رخ دهد. (تیشه‌یار، ۱۳۹۹). البته نمونه‌های از عدم توسعه یکسان و برابر در ساختار مدنی از لحاظ فکری و رفتاری با ساختار نهادهای سیاسی این کشور می‌توان عنوان نمود. همچنین، در موارد بی‌شماری مشاهده شده است که ساختارهای سیاسی، بر اساس قوانین و مقررات و همچنین رویکردهای توسعه محور سیاست‌گذاران، آماده‌ی هدایت و راهبری جامعه به‌سوی توسعه‌یافتگی هرچه بیشتر از لحاظ سیاسی هستند؛ ولیکن رویکرد سنتی توده‌های مردم هندوستان، به‌عنوان مانع اصلی و سدی محکم در برابر رشد و توسعه‌ی سیاسی، عمل می‌نماید. نظریه‌پردازان حوزه‌ی مطالعات و پژوهش‌های مرتبط با توسعه‌ی سیاسی، مؤلفه‌های گوناگونی را به‌منظور ارزیابی و سنجش میزان

توسعه‌یافتگی سیاسی در یک جامعه برشمرده‌اند که در ذیل، به مهم‌ترین آن‌ها - یعنی «دموکراسی و مردم‌سالاری» و «بهره‌مندی از آزادی‌های سیاسی» - اشاره شده است:

الف. دموکراسی

بررسی آثار مرتبط با توسعه‌ی سیاسی، نشان می‌دهد که اکثر پژوهشگران و صاحب‌نظران، عملاً میزان بهره‌مندی از دموکراسی را معادل سطح توسعه‌ی سیاسی می‌دانند. به‌طورقطع، می‌توان چنین اظهار داشت که مهم‌ترین مؤلفه‌ی توسعه‌ی سیاسی یک کشور، بهره‌مندی آن کشور از «دموکراسی»^۱ و «مردم‌سالاری» می‌باشد. کلمه‌ی «دموکراسی» برای اولین بار، در دولت‌شهرهای یونان به کار گرفته شد که به معنای حق همگان برای شرکت در تصمیم‌گیری در امور عمومی جامعه می‌باشد (واعظی، ۱۳۸۶: ۲۵۴). اهمیت دموکراسی، آن‌قدر فزونی یافته که بسیاری از نظام‌های غیر دموکراتیک گوناگون در آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا و حتی نظام‌های تک‌حزبی کمونیستی و دیکتاتوری و برخی از جنبش‌های بنیادگرای دینی، به‌منظور مشروع جلوه دادن نظام‌های سیاسی خویش، از واژه‌های دموکراسی و مردم‌سالاری استفاده می‌نمایند. این مسئله، باعث اختلاف و تشتت آرا در بین نظام‌های مختلف سیاسی گردیده بود تا آنجایی که بسیاری از نظام‌های سیاسی، تنها خود را به‌عنوان تنها نظام دموکراتیک جهان می‌دانستند. در سال ۱۹۵۰ میلادی، سازمان ملل متحد درصدد برآمد تا به‌منظور رفع کج‌فهمی‌ها از واژه‌های دموکراسی و مردم‌سالاری، یک کنفرانس بین‌المللی پیرامون مفهوم دموکراسی برگزار نماید. تمامی شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، بر این عقیده بودند که هدف نظام دموکراسی، ایجاد آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، ترقی و رشد اقتصادی، حفظ و والا نگه‌داشتن و ارج نهادن ارزش‌های فرهنگی انسان‌هاست که منجر به شکوفایی هرچه بیشتر استعدادهای اعضای جوامع خواهد شد (ساجدی، ۱۳۹۳). درعین‌حال، دموکراسی در لغت و اصلاح رایج، به حکومت مردم اطلاق می‌گردد و به معنای پذیرش رأی اکثریت می‌باشد. ویژگی دموکراسی، به رسمیت شناختن حقوق برابر افراد و آزادی‌های آنان در انتخاب است. از قدیم، کشور هندوستان را به لحاظ تجربه‌ی خاصی که از توسعه‌ی سیاسی و مردم‌سالاری در اختیار داشت، از اهمیت بسزایی در حوزه‌ی مطالعات توسعه‌ی سیاسی برخوردار بوده است. بر پایه‌ی شواهد و واقعیت‌های عینی، دموکراسی و مردم‌سالاری در کشور هندوستان، محصول نوسازی عرصه‌های مختلف نیست؛ بلکه خود می‌تواند ابزاری باشد

۱. Democracy

به منظور ایجاد تحول و نوسازی اساسی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و... (محمدی، ۱۳۹۷). به بیان دیگر، در جوامع غربی و دموکراتیک صنعتی، مشارکت توده‌ای در ابعاد مختلف زمانی رخ خواهد داد که مبانی نوسازی صنعتی، شیوه‌های زیست و قوانین فتودالی را از میان برداشته و این‌گونه ساختارها را در مدل‌های صنعتی ادغام کند. علاوه بر این، حق مشارکت در قالب رأی‌گیری عمومی به وجود آمده در دولت‌های پسااستعماری این کشور نیز محصول دیدگاه‌های استقلال‌طلبی بود، نه تحول‌های سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی. به‌طورمثال، می‌توان این‌گونه اظهار کرد که در رشد توسعه سیاسی هند، سطح جمعیت باسواد، کم‌ترین نقش تسهیل‌کنندگی را دارد؛ چراکه کشور این کشور، در سال‌های پس از استقلال نیز در این زمینه، دچار مشکل بود (تیشه‌یار، ۱۳۹۹). یکی دیگر از عوامل مؤثر در ایجاد ساختار دموکراتیک در کشورهای مختلف، وضعیت جمعیتی به لحاظ سکونت در شهر یا روستا می‌باشد؛ یعنی هراندازه که شمار جمعیت شهری افزوده شود، میل به دموکراسی خواهی در جامعه نیز تقویت می‌گردد. وضعیت اقتصادی و طبقاتی هند نیز در وضعیت بسیار آشفته‌ای قرار داشت. از طرفی دیگر، نابرابری‌های طبقاتی نیز شدید بود. اشراف صاحب اراضی و سرمایه‌داران ثروتمند، در طبقه‌ی فزادستان جامعه قرار داشتند؛ طبقه‌ی متوسط هند، پرشمار و قوی نبودند و کارگران، دهقانان و طبقه‌ی فرودست نیز در فقر و فلاکت، دست‌وپا می‌زدند.

ب. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی

آزادی احزاب سیاسی در هر کشوری، باعث رقابت بین آن‌ها برای به دست گرفتن قدرت می‌گردد. هر حزبی سعی می‌کند که جهد و تلاش بیشتری را به منظور کسب رضایت مردم خویش انجام دهد تا بتواند قدرت را به دست گرفته و یا در قدرت باقی بماند (ساجدی، ۱۳۹۳). اگرچه رهبران جنبش استقلال‌خواهی مانند «ماهاتما گاندی» و «جواهر لعل نهرو»، از همان بدو بنیان گذاشتن این کشور، تلاش نمودند تا با وجود دشواری‌های بسیار، ارزش‌های مردم‌سالارانه و آزادی‌خواهانه‌ای که در قانون اساسی هند بر آن‌ها تصریح شده بود را پاس دارند (کشاورز، ۱۳۸۳) و به شیوه و رویکرد عدم خشونت که برگرفته از تعالیم بودائی و برهمنی بود، پایبند باشند؛ ولیکن این بنیان‌های مردم‌سالارانه و آزادی‌خواهانه، به دلیل اقتدارگرایی نخست‌وزیران مختلف هند در برهه‌های زمانی گوناگون، بارها و بارها فرو ریختند. همچنین جامعه‌ی رسانه‌ای هندوستان، به لحاظ برخوردار از آزادی بیان در تاریخ خود، فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه نموده است. رسانه‌ها

و مطبوعات آزاد در کشور هند، با تاریخچه‌ای درخشان و با اقبال مردمی چشمگیر، همواره سهم قابل توجهی در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشور داشته و نقش شایان ملاحظه‌ای به‌عنوان چشم بیدار جامعه در حل و فصل مشکلات و تنگناها و پاسداری از آزادی، ایفا نموده‌اند (اسدی، ۱۳۸۷). در طی این سال‌ها، مخالفان سیاسی احزاب حاکم هند، همواره حکومت این کشور را به محدود کردن آزادی رسانه‌ها و مطبوعات متهم ساخته‌اند. شاید یکی از دلایل این امر، این باشد که مردم هندوستان، پس از گذشت چند سال از استقلال و به‌ویژه پس از مرگ «جوهر لعل نهرو» و واقعیت نیافتن بسیاری از تغییرات و رویدادهای اجتماعی که دولت‌ها پس از استقلال به آن وعده داده بودند، شروع به بازتعریف در مورد اهداف این‌گونه از استقلال، جایگاه خود در جوامع سیاسی و رابطه‌شان با حکومت‌ها نمودند. این‌گونه بازاندیشی، از یک‌طرف سیاست‌مداران هندوستان را به شدت دچار تلاطم ذهنی نموده و از طرفی دیگر، سبب ظهور و پیدایش جنبش‌های اجتماعی و حرکات‌های اعتراضی جدید و متنوعی گردید. وضعیت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی هند در سال‌های اخیر، به مراتب اسفناک‌تر شده است؛ البته نمی‌توان نقش سونامی خشونت و تروریسم که در سال‌های اخیر، بیشتر نقاط جهان و از جمله هندوستان را در چنگ خویش گرفتار ساخته است، نادیده انگاشت (Guichard, ۲۰۱۳). در مورد شاخص‌های توسعه‌ی سیاسی در هندوستان، می‌توان چنین اظهار داشت که به‌استثنای دموکراسی و مردم‌سالاری، همچنان نقاط ضعف بسیاری در ساختار سیاسی این کشور دیده می‌شود. دیوان‌سالاری پیچیده و دست‌وپاگیر، فساد مالی و اداری گسترده در میان سیاست‌مداران و کارکنان دولت و سازمان‌های نظامی و انتظامی، نابرابری‌های اجتماعی و شکاف طبقاتی، ناهمگونی‌های مذهبی و سرکوب سرسختانه‌ی خواسته‌های استقلال‌خواهانه‌ی قومی، نژادی و مذهبی توسط دولت مرکزی در مناطقی مانند کشمیر، برخی از این موارد هستند (تیشه‌یار، ۱۳۹۹). فساد و ناامنی را می‌توان مشخصه‌ی دیگر سیستم نابسامان سیاسی هند تلقی کرد که در ساختار اداری و اجتماعی این کشور وجود دارد. این کشور در صدر رده‌های بالای فساد اداری در جهان قرار دارد. یکی از عوامل مهم بروز این هویت، وجود گرایش‌های فساد برانگیز در رأس ساختار سیستمی این کشور است. در یک نظر می‌توان گفت؛ به رسمیت شناختن حضور اقلیت‌های زبانی، قومی و مذهبی و ترویج ساختار فدرالی با ساختار سیاسی تمرکزگرا برای نگاهداشت و حفظ یکپارچگی ملی از مهم‌ترین نقاط قوت ساختار بومی سیاسی هند است.

تأثیرات امپریالیسم و سلطه‌گری بر روی توسعه‌ی سیاسی هند

در جوامع غربی، دو نگرش عمده درباره‌ی لیبرال دموکراسی وجود دارد. برخی از نظریه‌پردازان مانند فوکویوما، لیبرال دموکراسی را پایان تاریخ معرفی می‌کنند و معتقدند که این روش حکمرانی، آخرین دستاورد عقلانی بشر است و بهتر از آن میسر نیست. پست‌مدرنیست‌ها و اندیشمندان مستقل، بر این امر صحنه می‌گذارند که بر لیبرال دموکراسی، ایرادات بسیاری وارد است و دموکراسی کنونی غرب، دربردارنده‌ی منافع صاحبان قدرت و ثروت می‌باشد. آن‌ها دموکراسی کنونی را یک‌شکل و قالب می‌دانند که در حقیقت، مردم تعیین‌کننده و انتخاب‌گر نیستند؛ بلکه صاحبان قدرت و ثروت و مالکان خبرگزاری‌ها و رسانه‌ها هستند که نقش عمده را ایفا می‌نمایند (واعظی، ۱۳۸۶: ۲۶۰). در دیدگاه نوین غرب، دموکراسی در کشوری برقرار است که رهبران آن، حافظ منافع غرب باشند و انتخاباتی آزاد است که در آن، افراد یا احزاب حافظ منافع غرب، برنده شوند. به عبارت دیگر، دموکراسی سازی در کشورهای توسعه‌نیافته و یا در حال پیشرفت، با سرمایه‌گذاری گسترده‌ی کشورهای توسعه‌یافته به روی جریان‌ها و عناصر حافظ منافع امپریالیسم، پایه‌ریزی می‌گردد تا نیروهای طرفدار سلطه‌گری کشورهای امپریالیست، به قدرت برسند (واعظی، ۱۳۸۶: ۲۶۱). بررسی نقش‌آفرینی امپریالیسم انگلیس در توسعه‌ی سیاسی و مردم‌سالاری کشور هندوستان، نشان می‌دهد که رهبران این کشور، به‌جای کودتا و تحریم و اشغال نظامی، از رویکردهای دیگری برای دموکراسی سازی و تسلط بر ملت هند بهره گرفته‌اند که عبارت‌اند از: سرمایه‌گذاری برای جریان سازی اجتماعی و همچنین، برنامه‌ریزی برای استحاله‌ی فرهنگی و سیاسی. یکی از میراث‌های زیان‌باری که دموکراسی و مردم‌سالاری متأثر از امپریالیسم بریتانیا برای هندوستان به ارمغان آورد، افتادن این کشور به ورطه‌ی سکولاریسم و جدایی دین از سیاست بود (عدوان، ۱۳۵۷: ۵۸). روند دموکراسی سازی را نمی‌توان از سکولاریسم‌گرایی در هندوستان جدا دانست. با توجه به بافت مذهبی و ایدئولوژیکی این کشور، شاید بسیاری از افراد فکر نمی‌کردند که اندیشه‌های سکولاریسم در آنجا گسترش یابد ولی وقایع تاریخی نظر آن‌ها را تغییر داد. درگیری‌های مذهبی در زمان اعلام استقلال و جدایی پاکستان، فرهنگ سکولاریسم را یک ضرورت‌گریزناپذیر برای رهبران سیاسی این کشور تبدیل نمود. عده‌ای بر این باورند که سکولاریسم و جدایی دین از سیاست در کشور هندوستان، بایستی از اندیشه و باورهایی که آن را

¹ . Francis Fukuyama

محصول مسیحیت می‌داند، جدا باشد چراکه ممکن است حیات انسانی به دلیل اعتقادات مورد خطر قرار گیرد و شهروندان به سبب اعتقاداتشان، از حقوق اساسی خویش محروم شوند. آن‌ها معتقدند که بدون سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، امکان باهم بودگی صلح‌آمیز و مناسب بین اقوام و گروه‌های مختلف مذهبی و نژادی هندی، تحقق نمی‌یافت. ولیکن همان‌طور که در دوران پس از استقلال و به‌طور خاص در سالیان اخیر مشاهده شده است؛ دنیاگرایی و سکولاریسم در هند، مانند برخی از کشورها، خود را در قالب یک اندیشه با قالب جدایی دین از سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... در نظر گرفته شده است و مانند مدل‌های غربی مثل فرانسه، به‌عنوان یک دکترین در عرصه سیاست که دین و مذهب را به عرصه‌ی خصوصی دلالت می‌دهد، محدود ساخته است. (کشاورز، ۱۳۸۳). هنر چانه‌زنی، یا به‌طور عامیانه‌تر چک‌وچانه زدن، اصطلاحاً به معنی اصرار هر دو طرف معامله در مراعات سود خویش می‌باشد. اگرچه برخورداری از هنر چانه‌زنی سیاسی در حوزه‌ی سیاست خارجی و دیپلماسی، موجب افزایش اقتدار ملی، امنیت عمومی و پشتوانه‌ای عظیم برای کشور هندوستان شده و منافع و عواید شایان‌ملاحظه‌ای را برای این کشور به ارمغان آورده است. ائتلاف میان نخبگان و احزاب سیاسی، یک امر پذیرفته شده در ادبیات دولت مدرن می‌باشد و به‌هیچ‌وجه پدیده‌ای ناپسند و مذموم نیست. ولیکن تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که این‌گونه ائتلاف‌ها، بیشتر نوعی بازی سیاسی بوده و بسیار شکننده خواهد بود؛ زیرا نخبگان سیاسی - علی‌الخصوص در کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه - دارای ثبات در رفتار سیاسی خویش نمی‌باشند. حکومتی که از دل ائتلاف بیرون آید نیز شکننده خواهد بود. به همین خاطر، احتمال آن می‌رود که بعد از شکل‌گیری حکومت ائتلافی، رفتار سیاسی نخبگان تغییر نموده و حکومت ائتلافی، مشروعیت و مقبولیت خود را از دست بدهد. اتفاقی که بارها و بارها در هند به وقوع پیوسته و مشکلات و بحران‌های امنیتی و اجتماعی فراوانی را در پی داشته است. همچنین، ائتلاف سیاسی میان نخبگان، به‌نوعی دور زدن قانون و دور کردن مردم از عالم سیاست می‌باشد. از این جهت، ائتلاف سیاسی امری مذموم و غیرعقلانی است؛ زیرا عقلانیت سیاسی، ایجاب می‌نماید که مردم، در سیاست و تصمیم‌گیری‌های کلان، نقشی گسترده داشته باشد؛ بنابراین نخبگان سیاسی، نباید قانون را زیر پا بگذارند و مردم را دور بزنند. دور کردن مردم از عالم سیاست، به معنی فریه‌شدن نقش نخبگان قومی و قبیله‌ای می‌باشد. تجربه‌ی این چند دهه در کشور هندوستان، نشان داده است که نخبگان قومی و قبیله‌ای، نه تنها توانایی مدیریت جامعه را ندارند؛

بلکه جامعه را به سمت بحران پیش می‌برند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که شکل‌دهی حکومت ائتلافی، تأثیر بدی به لحاظ روانی بر روی مردم هندوستان گذاشته و آن‌ها را از صندوق رأی، فراری خواهد داد.

نتیجه‌گیری

پرسش نخست در این پژوهش که بدان پرداخته شد، این بود که الگوی توسعه‌ی سیاسی در کشور هندوستان، چگونه شکل گرفته و تا چه اندازه با شاخص‌های نظریه‌های کلاسیک توسعه‌ی سیاسی، از قبیل میزان شهرنشینی، سطح سواد، وضعیت اجتماعی و اقتصادی و غیره، همخوانی دارد؟ در دوران کنونی، بسیاری از کشورهای رو به توسعه، به واسطه‌ی معادلات سیاسی حاکم بر نظام بین‌المللی، بسته به آنکه در بلوک شرق یا غرب جای داشته‌اند، رهیافت‌های سیاسی گوناگونی را در زمینه‌ی توسعه‌ی سیاسی دنبال نموده‌اند و کشور هندوستان نیز از این قاعده، مستثنی نمی‌باشد. آنچه از این پژوهش به‌دست آمده، گویای آن است که وضعیت توسعه‌ی سیاسی در هندوستان، تفاوت‌های چشمگیری با نظریات و تحلیل‌های رایج درباره‌ی الگوهای توسعه‌ی سیاسی در کشورهای گوناگون دارد. کشورهایی در حال توسعه مانند هند که خواهان استعمارزدایی و دستیابی به یک حیات جدید سیاسی هستند، راه دشوارتری را نسبت به سایر کشورها در پیمودن راه‌های توسعه پیش روی خود دارند. چراکه این‌گونه کشورها برعکس کشورهای غربی که روندی آهسته، آرام و پیوسته بر پایه سنت‌ها و فرهنگ‌های بومی خود داشتند، روندی پرشتاب و تقلیدوار را باید طی کنند. در یک بیان، ویژگی‌های سیاسی، تاریخی و اجتماعی و... نقش اساسی در پایه‌ریزی توسعه سیاسی ساختارهای این کشور ایفا می‌کند. شاید یکی از علل وجود تفاوت‌های شایان توجه بین الگوی توسعه‌ی سیاسی در کشور هندوستان و سایر کشورها، این باشد که فشارهای بین‌المللی و داخلی زمامداران هندی را برای جا نماندن از قطار توسعه را مجبور کرده در بسیار سریع، الگوهای توسعه اجرا شده در جوامع غربی را بپذیرد و در عین حال به‌صورت هم‌زمان با بحرانی‌هایی همچون مقبولیت، هویت، مشروعیت و کارآمدی مقابله کند. این اجبار باعث شده است که تعیین اولویت‌ها دستخوش تغییرات و تأثیرات قرار گیرد. این تأثیرات سبب‌گزینشی شدن فعالیت‌ها گشته و همین امر مشکلات تازه‌ای را پیش روی سران هند قرار داده است. البته این کشور با تکیه بر فرهنگ و سنت دیرینه‌ی خود، الگوی مناسبی از تلفیق مدرنیته و

سنت در قالب یک ساختار نوین بر اساس الگویی یگانه و بومی شده ارائه داده است. همان‌طور که بیان گردید؛ امپریالیسم بریتانیا و آمریکا در طول قرون متمادی، تأثیرات زیادی را بر روی سطح توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی کشور هند بر جای گذاشته‌اند که با نتایج سایر تحقیقات و پژوهش‌های انجام‌شده در این مورد - **Procida** (۲۰۰۲)، **Lee** و **Paine** (۲۰۱۶)، **Cassan** و همکاران (۲۰۲۰) و... - سازگاری و همخوانی دارد. بریتانیا در زمان حضور خود در هند، فرهنگ بده‌بستان سیاسی و چانه‌زدن را به‌خوبی در بین اقشار مختلف ترویج داده است. از این‌رو زدوبند و معامله‌های سیاسی جزء جدایی‌ناپذیری از فرهنگ سیاسی هند شد اگرچه در حوزه‌ی دیپلماسی و سیاست خارجی، خدمات فراوانی را به این کشور ارزانی داشت؛ ولیکن منجر به بروز مشکلات و معضلات بسیاری در حوزه‌ی سیاست داخلی هندوستان گردید. علاوه بر این، یکی از میراث‌های زیان‌باری که دموکراسی و مردم‌سالاری متأثر از امپریالیسم بریتانیا برای هندوستان به ارمغان آورد، افتادن این کشور به ورطه‌ی سکولاریسم و نظریه‌ی جدایی دین از سیاست بود که به‌نوبه‌ی خود، نارسایی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی فراوانی را به وجود آورد.

منابع

- اسدی، سعید(۱۳۸۷). پیوندهای تاریخ روزنامه‌نگاری بین ایران و هند، مطالعات تاریخی، ۵(۲۰)، ۱۱۳-۱۰۱.
- اشرفی پویا، میثم(۱۴۰۰). تاریخ پویا (جلد اول)، مشهد: انتشارات طلوع مجد، چاپ اول.
- اشرفی پویا، میثم(۱۴۰۰). تاریخ پویا (جلد دوم)، مشهد: انتشارات طلوع مجد، چاپ اول.
- تودارو، مایکل(۱۳۸۶). جامعه‌شناسی توسعه، ترجمه غلامعلی فرجار، مصطفی زکیا و غلامرضا غفاری، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول.
- تیشه‌یار، ماندانا(۱۳۹۹). بررسی روند توسعه‌ی سیاسی دولت در جامعه‌ی هندوستان، دولت پژوهی، ۶(۲۳)، ۶۱-۸۷.
- رضوی پیرانشاهی، سیدعباس(۱۳۹۵). پیامدهای استعماری اروپاییان در مشرق زمین و ایران؛ تاریخ ایران اسلامی، ۴(۲)، ۲۷-۴۸.
- ساجدی، امیر(۱۳۹۳). دموکراسی و اسلام سیاسی در خاورمیانه؛ مطالعه‌ی موردی: اخوان المسلمین مصر، مطالعات سیاسی، ۷(۲۵)، ۲۹-۵۱.
- سمیعی، محمد(۱۳۹۰). آیا هند دگرباره به دامان امپریالیسم بازگشته است؟، مطالعات جهان، ۱(۲)، ۷۲-۴۹.
- سن، آمارتیا(۱۳۹۰). اندیشه‌ی عدالت، ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور، تهران: انتشارات کندوکاو، چاپ اول.
- سیمبر، رضا؛ بهرامی‌مقدم، سجاد(۱۳۹۴). تحول سیاست خارجی هند در حوزه‌ی جنوب شرقی آسیا؛ پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۵(۱۸)، ۱۴-۴۴.
- صداقت کیش، فاطمه؛ نصرالهی، سامان(۱۳۹۵). تأملی در مفاهیم و ابعاد توسعه‌ی سیاسی و حکمرانی خوب (مروری اجمالی بر مقاله‌ها و نظریه‌های موجود)، کنفرانس بین‌المللی نخبگان مدیریت، تهران: خرداد ماه.
- عدوان، محسن(۱۳۵۷). یادواره‌ی سید جمال - میرزا رضای کرمانی (دفتر دوم)، تهران: انتشارات پیام آزادی، چاپ اول.
- علی‌شاه رضوی، سید هدایت(۱۳۹۳). استعمار انگلیس و مقایسه‌ی نقش مسلمانان و هندوها در آزادی شبه‌قاره‌ی هند؛ مطالعات تاریخی جهان اسلام، ۲(۳)، ۵۷-۷۹.
- قوام، عبدالعلی(۱۳۷۱). توسعه‌ی سیاسی و تحول اداری، تهران: انتشارات قومس، چاپ اول.

کشاورز، بهمن (۱۳۸۳). نگاهی به عوامل تأثیرگذار بر توسعه‌ی سیاسی دو کشور هند و کره جنوبی، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی؛ شماره‌ی ۶۳؛ ۹۳-۱۱۷.

مایلی، محمدرضا (۱۳۹۸). واکاوی رابطه و موقعیت کشورها بر پایه‌ی امپریالیسم و توسعه در عرصه‌ی روابط بین‌الملل؛ تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۱(۶۱)، ۱۵-۲۷.

محمدی، سید محمد (۱۳۹۷). گذار از نوسازی به سمت دموکراتیزاسیون؛ توسعه‌ی سیاسی در هندوستان و درس‌های آن برای ایران، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، ۱۴(۱)، ۱۹۳-۲۲۰.

ملکی، کیانا (۱۳۸۷). سرگذشت ماهاتما گاندی، تهران: انتشارات اشاره، چاپ اول.

نریمانی، عارف؛ پرغو، محمدعلی (۱۳۹۶). استعمار و هژمونی آن: نگاهی به نظام بازنمایی غرب، غرب‌شناسی بنیادی، ۸(۱)، ۱۰۵-۱۲۶.

واعظی، حسن (۱۳۸۶). استعمار فرانو، جهانی‌سازی و انقلاب اسلامی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علم، چاپ اول.

- Bhattacharya, Prabir (2021). "India in the Rise of Britain and Eurpoe: A Contribution to the Convergence and Great Divergence Debates", Journal of Interdisciplinary Economics, 33. No 1 (2021): 24-53.
- Cassan, Guilhem; Ali Mirza, Rinchan and Lyer, Lakshmi (2020). "Enfranchisement, Political Participation and Political Competition: Evidence from Colonial India", Institute of Labor Economics (IZA), No. 13476.
- Corbridge, Stuart (2009). "The Political of Development in india Since Independence", Paul Brass (ed). Handbook of South Asian Politics, London: Routledge.
- Guichard, Sylvie (2013). "The Indian nation and selective amnesia: representing conflicts and violence in Indian history textbooks", Nations and Nationalism, 19-1 (2013), 68-86.
- Lee, Alexander and Paine, Jack (2016). "British Colonialism and Democracy: Divergent Inheritances and Diminiishing Legacies", Journal of Comparative Economics, Elsevier, vol. 47(3): 487-503.
- Marshal, Peter (1985). "Early British Imperialism in India", Past & Present. 1. No. 106 (1985): 169.
- Procida, Mary (2002). "Married to the Empire: Gender, Politics and Imperialism in India", Manchester: Manchester University Press, 2002.
- Vucetic, Srdjan (2019). "Britain's India, India's Britain: Self-Other Relations after Empire", Asia Reserach Institute (Working Paper Series), No. 269.

- Ward, Jessica (1994), “*The Industrial Revolution and British Imperialism*”,
Economic History Review, 47. No 1 (1994): 44-65.
- Welch, Anthony (ed) (2007). “*The Travels and Journal of Ambrosio Bembo*”,
Clara Bargellini (Trans). Berkeley: University of California Press / ISBN:
978-0-520-24939-4.